

ریشه تاریخی مفهوم و مصداق ماده‌المواد و صادر اول در فلسفه یونان

علی حقی^۱، عباس جوارشکیان^۲، حسین بلخاری قهی^۳

چکیده

تردیدی نیست تاریخ اندیشه در حیات بشر، خصوصیتی مداوم یافته و سیری تسلسلی دارد. البته ابداعات و خلق مسائل و موضوعات جدید در این تاریخ حضوری مداوم و مبارک داشته است، اما هرگز این ابداعات سیر تسلسلی کمال اندیشه در حوزه فلسفه را منقطع نساخته است.

فلسفه که تابناکترین وجه تعقل بشری در سرگذشت اندیشه‌هاست، عهده‌دار تبیین عقلی مهم‌ترین موضوعات حیات بشر بوده که بی‌شک از جمله بارزترین آنها تبیین نسبت میان خالق و فاطر عالم با موجودات و مخلوقات است. حال اگر ظهور فلسفه در یونان را وجه برجسته تاریخ فلسفه بدانیم چگونگی رویکرد این فلسفه به ماده‌المواد و سپس صادر اول از جمله جذابترین و مهم‌ترین وجوهات این تاریخ است.

نوشتار حاضر با روش تحلیلی کوشیده است سابقه تاریخی صادر اول در تاریخ فلسفه اسلامی (عقل: اول ما خلق الله العقل) را با رجوع به اندیشه یونانیان در اینباب مورد تأمل و تحقیق قرار دهد. فرض بر این است که سرگذشت اندیشه در تمدن اسلامی با تأمل بر روی برخی اندیشه‌های یونانی همراه است و با بازخوانی عمیق مصادر فکری خود (چون قرآن و روایات) به پی‌ریزی ساختار فلسفی

۱. دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد؛ haghi2012@gmail.com

۲. دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد؛ javareskhi@um.ac.ir

۳. دانشجوی دکتری حکمت متعالیه دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول)؛ kamalieh@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۰/۱۲ تاریخ تأیید: ۹۶/۱/۱۷



خویش همت گمارده است؛ با این تأکید و تنبیه این نکته که قرآن و روایات محور مطلق این پی‌ریزیند.

کلیدواژه‌ها: تاریخ فلسفه، ماده‌المواد، صادر اول، فلسفه یونانی، حکمت اسلامی

* * *

مقدمه

تعلیل و تبیین عقلی عالم در یونان سابقه‌ی بیش یا نزدیک به ۲۶ قرن دارد. تبیین و تعلیلی که به یک عبارت با تالس^۱ آغاز میشود. همان کسی که ارسطو^۲ وی را آغاز فلسفه می‌شمارد. گرچه این سخن ارسطو، بویژه از منظر تاریخ فلسفه شرق و بخصوص از دیدگاه افرادی چون گومپرتس^۳ که «سراغ‌ها را در ابهام میداند»^(۱) قابل تأمل است، اما بحث در اینباب نیست. ازاینرو، ما نیز چون ارسطو می‌پذیریم که تالس فیلسوف اول بوده است. بنابراین، سخن خود را درباره‌ی صادر اول از تالس آغاز میکنیم.

فلسوفی که در سال ۵۴۶ قبل از میلاد درگذشته و البته از نظر زمانی نسبتی با فیثاغوریان دارد که در جای خود از آنها سخن خواهیم گفت. از نگاه اول میتواند این ورودیه ما، بویژه نسبت به موضوع مقاله، مورد تردید قرار گیرد؛ زیرا بنابر قول مشهور، تالس ماده‌المواد را آب میدانست. همان ماده‌ی که در قرآن مبنای حیات کلّ اشیاء است؛ «جعلنا من الماء کلّ شیء حی» (انبیاء/۳۰) میدانیم که آب ماده طبیعی است و ماده طبیعی ازاینرو که در جهان ماده، هویت مادی دارد نمیتواند صادر اول باشد، زیرا عقل نمیپذیرد منشأ صادر اول، ماده باشد. این انتقاد در جای خود انتقاد درستی است. زیرا هنگامی که از صادر اول سخن می‌گوییم صادر اول باید فی‌نفسه یک امر مابعدالطبیعی باشد که از او حیات صادر شده باشد. بعبارتی، آب بعنوان یک ماده طبیعی، یک امر عینی محسوب میشود. اعیان خود محصول صدورند نه حاکم بر صدور. ازاینرو، آب نمیتواند صادر اول باشد. حال سؤال این است که اگر چنین مبنایی درست است و این انتقاد مورد توجه

1. Thales
2. Aristotle
3. Gomperts

میباشد، چرا سخن از صادر اول را با تالس شروع میکنیم؟

جواب این معنا در این نکته نهفته است که در ذهن و زبان یونانیان ماده‌المواد، معنای ماده به زبان امروز را نداشته است. عبارت دیگر، هنگامی که تالس، آناکسیمندر^۱، هراکلیت^۲، پارمنیدس^۳ و دیگران از ماده‌المواد عالم سخن میگویند، گرچه این ماده‌المواد میتواند محسوس باشد، اما در ذهن و زبان یونانیان جایگاهی معقول و مجرد دارد. در نتیجه، بر این نکته باید تأکید بسیار نمود که هنگامی که از ماده‌المواد در اندیشه و ذهن یونانیان سخن میگوییم منظور ماده بمعنای امروزی یعنی یک امر محسوس، مادی و فیزیکی نیست.

نکته دیگر در وحدتی است که در بیان منشأ هستی در اندیشه یونانیان وجود دارد و بتعبیر ارسطو با تالس آغاز میشود.^(۲) تالس هنگامی که از ماده‌المواد سخن میگوید، بُن هستی را واحد میدانند. این مفهوم وحدت از جمله مقتضیات حقیقی بحث صادر اول است، زیرا عقل چنین حکم میکند که صادر اول نمیتواند متکثر باشد و باید منطقاً واحد باشد. بنابراین، هنگامی که به اندیشه تالس و نظریه او رجوع میکنیم، این وحدت قابل ادراک است. او از مواد سخن نمیگوید گرچه بتعبیر ارسطو «در همه اشیاء خدایان وجود دارند»^(۳) لکن با پیش کشیدن بحث «ماده‌المواد از کثرت خدایان به وحدت خالق میرسد»^(۴) لازم بذکر است که این وحدت خالق، عامل بسیار مهم در ادراک مفهوم صادر اول در اندیشه یونانیان تا افلوپین^۵ است.

یکبار دیگر به این مسئله بازگردیم. تالس هنگامی که میگوید خدایان در همه اشیاء حضور دارند و سپس از ماده‌المواد سخن میگوید، خواسته یا ناخواسته، پایه و بنیاد یک نظریه وحدت وجودی را بنیان مینهد. او در عین حالی که به کثرت اشیاء باور دارد به وحدت اشیاء نیز اعتقاد دارد و در عین حال بدنبال یک حلقه وصلی است که همه اشیاء را بتواند به هم متصل و در یک مجموعه واحد قرار دهد. میدانیم که این حلقه وصل را «آب» نامید و آن را بُن اشیاء بصورت مطلق دانست. ارسطو در *مابعدالطبیعه* میگوید: «شاید درک رطوبت در همه اشیاء تالس را به این نتیجه رسانیده است»^(۵).

اما واقعیت قضیه این است که مثلاً اشیاء صامت و جامدی مثل سنگها که در نگاه اول

1. Anaximander
2. Heraclitus
3. Parmenides
4. Plotinus



کاملاً جامد بنظر میرسند چگونه میتوانستند این اندیشه را در ذهن تالس ایجاد کنند که در هستی همه اشیاء آب وجود دارد. گرچه میدانیم یونانیان از تبخیر و ته‌نشین شدن آب آگاه بودند. تئوری^۱ رایجی که مبنای استنتاج تالس را توضیح میدهد مسئله سیالیت است؛ یعنی بنظر میرسد اگر بر بنیان سیالیت آب که هیچ ماده‌ی چون آن، این ویژگی را نداشت به تحقیق مبنای تئوری تالس بپردازیم، درستتر حرکت کرده‌ایم، میدانیم که میان تمامی مواد، آب سیالترین است؛ اگرچه ممکن است قوانین امروز و بویژه علم شیمی این معنا را زیر سؤال ببرد و از مایعات سیالتر دیگری سخن بگوید یا مثلاً هوا را سیالتر از آب بداند. اما واقعیت قضیه این است که نمیتوانیم با استناد به مبنای امروز و درک امروزی بشر به تحقیق رویکردهای نظری ۲۶۰۰ سال پیش بپردازیم. واقعیت آن است که در آن دوره، تصویر و تصویری که امروزه از هوا وجود دارد، وجود نداشت. بعبارتی، انسان اطلاعاتش نسبت به هوا بسیار اندک بود. در نتیجه، در بررسی مقایسه‌ی میان عناصر اربعه که از دیدگاه یونانیان مبنای اصلی حیات بودند، به این نتیجه رسیده بود؛ بویژه در مثلث تتراکیس^(۶) فیثاغورسیها عدد چهار و ده را الهی میدانستند و از جمع چهار عدد اول، عدد ده را بدست می‌آوردند. $(1+2+3+4=10)$ بنابر نمادگرایی فیثاغورسی، هرمی که از تتراکیس (مجموعه چهار عدد اول) بوجود می‌آید، مجموعه آگاهی را دربرمیگیرد. تتراکیس خصوصیتی مقدس دارد. برای فیثاغوریان، قاعده مثلث طلایی را عناصر اربعه تشکیل میدادند. بنابراین، بدلیل فقدان شناخت قطعی از خواص عناصر، لاجرم مبنای برخی از ادراکات فلاسفه آن زمان، حواس بود و حواس چون به عناصر اربعه یعنی آب، خاک، هوا و آتش مینگریست، لاجرم در میان این مواد آب را سیالترین دانست. آب در هر شیئی قابلیت نفوذ دارد؛ بویژه در آن زمان که فلز به اینصورت گسترده مطرح نبود. گرچه امروزه میدانیم که در خود فلزات آب وجود دارد؛ مثلاً در آهن که به تصور عامه سختترین ماده است عناصر آب، هیدروژن و اکسیژن وجود دارد و به این به آن معناست

۱۰. سختترین ماده است عناصر آب، هیدروژن و اکسیژن وجود دارد و به این به آن معناست که در آهن هم آب وجود دارد.

اما در آن زمان چنین امری قابل درک نبود. در نتیجه، از دیدگاه فلاسفه یونانیان، آب حتی بنا به سیالیت و نفوذ در اشیاء میتواند حاکم بر اشیاء باشد. حاکم به این معنا که به

1. theory

یک عبارت روح این مواد را تشکیل میداد و بعبارتی میتوانست تالس را به این نتیجه برساند که آب بنا به سیالیت و نفوذ در همه اشیاء میتواند عامل ایجادکننده اشیاء یا بعبارتی روح ذاتی اشیاء باشد. اعتقاد به سیالیت آب که امر محسوس و قابل درکی بود، دلیل عقل‌پسندتری برای گرایش تالس به ماده‌المواد دانستن آب است تا آنچه ارسطو در *مابعدالطبیعه* میگوید. گرچه میتوان قول ارسطو مبنی بر رطوبت آب در *مابعدالطبیعه* را با سیالیت آب مرتبط ساخت؛ لکن امروز سیالیت قابل ادراکتر است تا رطوبت. به هر حال در خصوص تالس آنچه در این نوشتار برای ما مهم است آن است که تالس دو مفهوم را مطرح کرد که بعدها در تاریخ نظریه صدور یا صادر اول نقشی بنیادی ایفا نمود:

۱. یافتن یک ماده‌المواد که بتواند توجیه و تبیین حقیقت هستی باشد یا بعبارتی، همه کثرات را به واحد بازگرداند.

۲. توجه به وحدت؛ اینکه آن امر واحد از نظر تالس آب است و از منظر دیگری هوا. این دو مفهوم که از الزامات صادر اول است بعدها در تبیین و تئوریزه شدن نظریه صادر اول بویژه نزد نوافلاطونیان تأثیر بسزایی گذاشت. پس آنچه از بخش اول این کلام دریافتیم، رجوع اندیشه یونانی به یافت یک بُن یا یک ریشه یا یک بنیاد از حقیقت هستی است. در ادامه سرگذشت صادر اول و رشد اندیشه یونانی، این صادر اول به رتبه متعالیه و *مابعدالطبیعی* نقل مکان کرد و در اندیشه کسانی چون افلاطون که بمدّت یک قرن بعد از تالس ظاهر شدند، «دمیورگ»^۱ یا خدای ناظم جایگاهی کاملاً فرامادی و معقول یافت؛ جایگاهی که به هیچوجه من‌الوجهی در قلمرو محسوسات قرار نمیگرفت. مفهوم صادر اول در چارچوب طبیعی و مادی آن با تالس شروع شد، اما بعد از مدتی اندیشه یونانی دریافت که صادر اول نمیتواند از ماده باشد، بلکه باید حاکم بر ماده باشد و این حاکمیت ایجاب میکند که الزاماً از سنخ و جنس ماده نباشد. در نتیجه از برای آن جایگاه *مابعدالطبیعی* قائل شد که در اندیشه افلاطون ظهوری بارز دارد و در جای خود به آن خواهیم پرداخت. قبل از اینکه به فلاسفه بعد پردازیم تبیین مفهوم طبیعت در اندیشه یونانیان بویژه در

1. Demiurege



حقی، جوارشکیان، بلخاری قهی؛ ریشه تاریخی مفهوم و مصداق ماده‌المواد و صادر اول در فلسفه یونان

درک صادر اول یا ماده‌المواد ضرورت دارد. این مفهوم متمایز طبیعت، میتوانست مبنایی برای وجه مابعدالطبیعی آب باشد. در اینجا نکته بسیار مهمی وجود دارد؛ اینکه آیا گرایش فلسفه یونان به متافیزیک^۱ که در اندیشه افلاطون^۲ ظهوری برجسته دارد محصول درک متمایز طبیعت در اندیشه یونانی است یا متأثر از مفاهیم شرقیان؟ ما معتقدیم متأثر از تعالیم شرقیان است؛ زیرا افلاطون متأثر از فیثاغورس^۳ بود خود فیثاغورس که مدتی در بین‌النهرین شاگرد زارتاس^۴، حکیم بزرگ زرتشتی بود، معتقد به جهان فرازین یعنی عالم مُثُل و جهان فرودین یا عالم ماده بود؛ «اسارت فیثاغورس در بابل سبب شد تا با مذهب و فلسفه مغها، خردمندان ایران، از طریق زارتاس که یک متفکر پیشتاز زرتشتی بود، آشنا شود».^(۷) میدانیم که اصطلاحات فرازین و فرودین کاملاً زرتشتی است و در حکمت زرتشتی جایگاه بسیار برجسته‌یی دارد. بنابراین، ظهور اندیشه تئوریک متافیزیکی در یونان با افلاطون آغاز میشود و افلاطون بنا به سلسله‌یی که بیان کردیم و در آینده از آن بیشتر خواهیم گفت به حکمت شرقی متصل میگردد. گومپرتس نیز با آنکه تردید روا میدارد، اما ناگزیر اعتراف میکند فیثاغوریان برخی ایده‌های خود را از بابلیان گرفته‌اند «این احتمال که یونانیان تشنه علم، از طریق ایرانیان اطلاعاتی کم و بیش دقیق از تعالیم دینی شرقی کسب کرده باشند، به هیچ روی ضعیف نیست».^(۸) در نتیجه، یک نظریه بر آن است که ظهور اندیشه مابعدالطبیعه‌گرا در اندیشه یونان متأثر از فلسفه شرق است لکن برخی از اندیشمندان غربی این معنا را برنمی‌تابند. زیرا تمایل وسیعی دارند که منشأ علم و حکمت را غرب بدانند و بویژه آغاز فلسفه را یونان مطرح میکنند و معمولاً تسلیم گزاره‌های معقول و منطقی، از جمله گزاره و نظریه‌یی که گفتیم نمیشوند.^(۹)

۱۲ بر بنیاد این معنا آنان معتقدند که مفهوم متمایز طبیعت نزد یونانیان بستر عامل ظهور اندیشه مابعدالطبیعی در فلسفه آنان است نه حکمت شرقی.^(۱۰) استدلال آنان تجزیه و تحلیل اصطلاح «فوزیس» است. فوزیس که امروزه در زبان انگلیسی

-
1. Metaphysics
 2. Plato
 3. Pythagoras
 4. Zartas



تحت عنوان «فیزیک» از آن نام برده میشود، یک اصطلاح یونانی است و نسبت ذاتی با «فوتو»^۱ دارد. میدانیم فوتو در زبان لاتین و انگلیسی بمعنای نور است. از دیدگاه یونانیان، فوزیس نسبت ذاتی با فوتو و ظهور دارد؛^(۱) یعنی به یک عبارت فوزیس یا طبیعت، محصول نور است. این معنا در اندیشه حکمای مسلمان در تبیین صادر اول بی تأثیر نبوده است، زیرا بویژه در اندیشه شیخ اشراق و بعدها ملاصدرا، حقیقت وجود، نور مطلق است؛ بویژه اگر به آیه شریفه «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ خُدا نُورٌ (وجودبخش) آسمانها و زمین است» (نور/۳۵) توجه کنیم بنابراین، اگر این نظریه را مورد توجه جدی قرار دهیم که طبیعت خود ماده‌المواد نیست، بلکه به یک عبارت یک عین و یک اُبژه است. (چیزی است که صادر شده است نه چیزی که صادر میکند) و آنگاه منشأ این صدور را فوتو بدانیم، ناگزیر ماده‌الموادّی که در فلسفه یونانی مطرح میشود باید مبنایی مابعدالطبیعی داشته باشد. این نظریه قابل تأمل است و ما بدنبال نقد آن نیستیم، چون سخن اصلی صادر اول است. لکن در حقیقت، این معنا را به ذهن متبادر میکند که یونانیان میتوانند با این اندیشه در زمان افلاطون صادر اول را از جهان طبیعت منفک سازند.

هدف نوشتار حاضر داوری در باب دو نظریه فوق نیست؛ گرچه صاحب این قلم بعنوان یک پژوهشگر معتقد است تأثیر حکمت شرقی بر فلسفه یونان را به هیچوجه نمیتوان نادیده گرفت، اما در عین حال برخی از مبانی حکمی یونانیان نیز قابل تأمل است؛ مانند آنچه گفتیم و اصولاً اگر چنین چیزی وجود نداشت، اولاً، فلسفه در آن سرزمین به بار نمیشست و ثانیاً، مورد اقبال وسیع حکمای مسلمان قرار نمیگرفت.

به هر حال در باب اندیشه یونانی جهتگیری این نوشتار نفی مطلق نیست، پذیرش مطلق هم نیست، بلکه نقد جامع و آگاهانه‌یی است که حقیقت اندیشه یونانی را میپذیرد و زواید آن را رها میکند. نوع رویکرد یونانیان به طبیعت میتواند منشأ ظهور اندیشه متافیزیکی شود. این معنا را با احتیاط میپذیریم. اما در جهت اثبات آن ادله محکم تاریخی نداریم. به همین دلیل، نظریه اول را محکّمتر و مرجع می‌شماریم؛ بویژه که در فیثاغوریان این مسئله را کاملاً باز خواهیم کرد که چگونه فیثاغورس اندیشه حکمای زرتشتی را به

1. photo



حقی، جوارشکیان، بلخاری قهی؛ ریشه تاریخی مفهوم و مصداق ماده‌المواد و صادر اول در فلسفه یونان

یونان آورد و چگونه ترجمه‌ی بی از/وستا در آکادمی افلاطون وجود داشت؛ اما در اینجا این نتیجه کاملاً قطعی است که مفهوم ماده‌المواد در اندیشه آناکسیمندر، تالس و هراکلیت الزاماً بمعنای ماده محسوس این زمان نیست. نوع نگاه به ماده‌المواد خود می‌توانست بستری برای انتقال این مواد به جایگاه مابعدالطبیعی باشد که در اندیشه افلاطون این مسئله جاری و تثبیت شد.

صادر اول از منظر فلاسفه پیش افلاطونی

سخن از صادر اول نزد فیثاغوریان تا حدودی پیچیده‌تر، فلسفی‌تر و البته جذابتر است و این به شخصیت پیچیده و جذاب فیثاغورس بازمی‌گردد، یا بتعبیر یونانی آن پیتاگور^۱ که راسل^۲ در تاریخ فلسفه غرب او را از اعجوبه‌های تاریخ بشر می‌شمارد. میدانیم که وی سفری به مصر داشته و این سفر سبب دریافتهای هندسی او شده است. همچنین بعد از مدتی سکونت در مصر دریافته که حقیقت علم را در بین النهرین باید جست. از اینرو، در جنگی وارد شده و چنان عمل نموده که اسیر شود^(۱۲) و بنا به اسارت به بین‌النهرین وارد شده و در آنجا نیز از اندیشه حکمت زرتشتی بهره بسیار برده است؛ بویژه در محضر شخصی به نام زارتاس که اصالتاً زرتشتی بود و حکمت زرتشت را تدریس میکرد. او در آنجا از اندیشه سومریان که مدتی بیش از دو هزار سال قدمت داشت نیز بهره برد. سومریان تنها تمدن باستانی بودند که برای خدایان خود نماد عددی قائل بودند. خدایان متعدد سومر همچون «آئونیا»، «آن انگیل»، «سین ایشتار»، «مردوک» یا دیگر خدایان هر کدام یک نماد عددی داشتند و تنها خدایی که دو نماد عددی داشت «آن» یا «آنو» بود. جالب است بدانیم نماد عددی آنو^۳ یک و در عین حال شصت بود. واحد ساعت در امروز نیز بر مبنای همین یک و شصت است؛ یعنی یک ساعت معادل شصت دقیقه و یک دقیقه معادل شصت ثانیه است.

۱۴

«آن» در نماد واحد خود مظهر وحدت بود و در نماد شصت نماد کثرت. به همین دلیل، مسئله وحدت و کثرت یک سابقه دست‌کم ۴۵۰۰ ساله دارد. فیثاغورس

1. Pythagore
2. Russel
3. anu



نزد بین‌النهرینیان با نماد عددی مابعدالطبیعی یا قائل شدن اعداد از برای خدایان مواجه شد و یقیناً این تأثیر بعدها در حکمت و فلسفه او تأثیر بسزایی گذاشت. اینکه فیثاغوریان، بتعبیر ارسطو، عدد را رمز هستی شمرده‌اند و تبیین عدد را رمز مبنای درک لایه‌های باطنی هستی دانسته‌اند، خود نیز تأثیرپذیری فیثاغورس از سومریان میباشد. بعلاوه، اجتماع این اندیشه‌های ریاضی بین‌النهرین با حکمتی که از حکمت زرتشتیان آموخت و سپس آنچه از هندسه بسیار پیشرفته مصریان دریافت، مبنای بنیادگذاری حکمتی در اندیشه یونانیان شد که بالصراحه میگوییم عالیتین ثمره‌اش افلاطون بود. افلاطون یک فیثاغوری است؛ کسی که به فیثاغورس اعتقاد و اعتماد داشته و در مواردی آراء او را شرح داده است. این تأثیرپذیری را گومپرتس نیز مطرح نموده است: «با گرایش افلاطون به انضباط و نظم، گرایش دیگر همراه است: روح هنرمند عاشق زیبایی، فیلسوف متأثر از فیثاغورس در همه‌جا خواستار اعتدال و زیبایی است»^(۱۳) مثلاً هنگامی که در رساله تیمائوس^۱ از دو مثلث طلایی بعنوان نقاط آغاز هستی سخن میگوید و بالصراحه تأکید میکند که دمیورگ هستی را با دو مثلث آفرید، بصورت قطعی متأثر از مثلث مشهور فیثاغوریان با عنوان «تتراکتیس» است. تتراکتیس بیانگر یکسانی و تطابق، هماهنگی و اصل تمامی چیزهاست که ما عالیتین نماد هندسی وحدت و کثرت یا ظهور کثرت از نقطه وحدت را در آن میبینیم. به همین دلیل این بحث با صادر اول نسبت مهمی میباشد که در جای خود به آن خواهیم پرداخت.

به هر حال اندیشه فیثاغوری التقاطی است از حکمت زرتشتی، ریاضیات سومری، هندسه مصری و اسطوره‌شناسی یونانی. تاکنون از سه عامل اول سخن گفتیم، حال از نگاه اساطیری او هم نکته مختصری بگوییم:

۱۵

پیروان فیثاغورس، او را فرزند آپولون میدانستند. آپولون از لحاظ لغوی معنای قابل توجهی دارد. α در زبان یونانی همچون اوستایی و سانسکریت عامل نفی است؛ مثلاً در ماههای شمسی ماهی با عنوان مرداد داریم، در حالی که میدانیم این اصطلاح غلط است؛ مرداد بمعنای مردگی است و از مردن سخن میگوید در حالی

1. *Timaeus*



حقی، جوارشکیان، بلخاری قهی؛ ریشه تاریخی مفهوم و مصداق مادالمواد و صادر اول در فلسفه یونان

که نام اوستایی این ماه امرداد است. α در زبان اوستایی معنای نفی دارد کما اینکه در انگلیسی امروزه «Deism» بمعنای خداپرستی و «Adeizm» بمعنای شرک و ناخداپرستی است. در زبان یونانی نیز حرف α چنین موقعیت و جایگاهی داشت. بنابراین، «پلون»^۱ بمعنای کثرت است و حتی وقتی میگوییم آپولون^۲ یعنی نفی کثرت. به همین دلیل، جالب است بدانیم از لحاظ تئوری، «آپولون» خدای وحدت‌گرا در اندیشه یونانیان محسوب میشود. این ارتباط در حیات فیثاغورس تنها او را به موسیقی مرتبط ساخت (زیرا آپولون رئیس ارکستر خدایان المپ بود) بلکه از لحاظ مفهوم‌گرایی نیز در اندیشه افلاطون تأثیر بسزایی گذاشت. پس یکبار دیگر روی نسبت اسطوره‌یی و اساطیری فیثاغورس تأکید میکنیم و آن دقیقاً ارتباط آپولون با خدایی است که نماینده نظم و فردانیت است. در اندیشه یونان این فردانیت را مسامحتاً وحدت مینامیم.

به هر حال مبنای اندیشه فیثاغورس چهار محور بنیادی بود که در باب آنها باختصار سخن گفتیم. جمع اینها اندیشه‌یی آفرید که شاید بتوان آن را نخستین مشرب فلسفی جامع در اندیشه یونانیان یا در تاریخ فلسفه دانست. البته با در نظر گرفتن اینکه ما تاریخ فلسفه شرق را چندان نمیدانیم شاید اگر میدانستیم مکتب فیثاغوریان را اولین مکتب جامع فلسفی که البته تمایلاتی اساطیری نیز دارد نمیدانستیم. لکن چون از این سو تاریخ مدون و مضبوطی وجود ندارد، ناگزیر میگوییم که بنیادگذاری اندیشه جامعه فلسفی بعنوان یک دستگاه و نظام فلسفی با فیثاغوریان شروع میشود، زیرا تمامی ابعاد فلسفه در آنها بنحوی مطرح میگردد.

جالب است بدانیم اگرچه ارسطو در تقسیم حکمت به نظری و عملی در بحث صادر اول پس از تالس و آناکسیمندر شخصیت مهمی محسوب میشود، اما میتوان از هراکلیت و ماده‌الموادش یعنی آتش نیز صحبت کرد. از اینرو که ویژگی هراکلیت در فلسفه یونانی بیشتر بر تغییر است تا وحدت، بهتر است سخن را به کسانی ارجاع دهیم که در باب صادر اول یا مفاهیمی چون وحدت سخنان صریحتر و روشنتر دارند. همچنانکه در آغاز این بخش گفتیم آناکسیمندر که اندکی جوانتر از تالس بود

1. plon
2. apollo

در قلمرو بحث ما شخصیت مهمی محسوب میشود. وی نیز اثری در باب عقاید فلسفی خود نگاشت که گرچه متأسفانه در تاراج زمان این کتاب از دست رفت، اما یکی از مهمترین و بنیادیتترین دیدگاههایش در تاریخ فلسفه به یادگار ماند و آن اعتقاد به یک ماده‌المواد نامتعیین به نام «آرخه» بود.

بعد از کسانی چون تالس و هراکلیت که ماده‌المواد را یک ماده طبیعی (آب و آتش) میدانستند، آناکسیمندر از عنصر نخستین سخن گفت که مقدم بر اضداد و حاکم بر آنهاست. این خود نشان میدهد اندیشه یونانی با مفهوم تضاد و مهمتر از آن، ضرورت تضاد آشنا بود. اندیشه یونانی به فراست دریافته بود که هیچ چیزی در عالم، ظاهر یا تولید نمیشود مگر اینکه محصول اجتماع اضداد باشد؛ بعنوان مثال، فرزند از اجتماع نر و ماده حاصل میگردد. بنابراین آناکسیمندر با در نظر گرفتن اینکه تضاد ذاتی و طبیعی جهان ماده است، از ماده‌المواد سخن گفت که بر فراز این اضداد قرار داشت.^(۱۴) این یک نقطه بکر در اندیشه فلسفه یونانیان در باب ذات نامتعیین خالق و صادر اول بود. تئوفراستوس یکی از اندیشمندان یونانی در باب ماده‌المواد آناکسیمندر سخن نگزی دارد «این عنصر نه آب است و نه هیچیک از عناصر، بلکه طبیعی است مغایر با آنها و نامتناهی که تمام آسمانها و عوالم درون آنها از آن ناشی میشود».^(۱۵) بنابراین آناکسیمندر رأی تالس و هراکلیت را نفی میکند. چنانکه از عبارت تئوفراستوس^۱ درمیابیم آناکسیمندر از یک وجود مابعدطبیعی سخن میگوید که طبیعت صادر از آن است و مهمترین وجه آن لاحدی و بی‌کرانگی آن است؛ مفهومی که یونانیان آن را «آپایرون»^۲ مینامیدند.^(۱۶) ویژگی آپایرون یکی از مهمترین صفات ذات اول یا احد در اندیشه یونانی شد و جالب است بدانیم عدم قابلیت اجتماع حد و لاحد سبب شد افلاطون به جهان متمایز (مُثل) معتقد شود؛ اما نباید نقش کسانی چون آناکسیمندر را هم نادیده بگیریم. آناکسیمندر با پیش کشیدن آرخبه، مرزی میان ماده و لاماده کشید و حقیقت خلق را به وجود لامتعیین لاحد نسبت داد. وجود چنین گزاره‌هایی در اندیشه آناکسیمندر چون «ماده‌المواد جوهر بی‌حد است یا ازلی و بی‌زمان است و یا تمام جهانها را فراگرفته است»^(۱۷) مثبت و

۱۷

1. Theophrastus
2. Apeiron



حقی، جوارشکیان، بلخاری قهی؛ ریشه تاریخی مفهوم و مصداق ماده‌المواد و صادر اول در فلسفه یونان

مؤید این مدعا است. نکته جالبتری در اندیشه آناکسیمندر وجود دارد که خود نوعی تأثیرپذیری از تالس را می‌رساند؛ گرچه تفاوت‌هایی نیز دارد. آناکسیمندر عامل حیات جهان را دریا میدانست و این البته او را به اندیشه‌های تالس که آب را ماده‌المواد میدانست نزدیک میکرد، اما تفاوت او با اندیشه تالس در این بود که «دریا منشأ ظهور حیات در جهان ماده، نه در تمامیت هستی است»^(۱۸) این بدان معنا بود که آب عامل بنیادی ظهور حیات است، اما خالق حیات نیست. بعبارتی، خالق حیات و آفریننده جهان دارای آب و نیز جهان بی‌آب که بر فراز دریا قرار داشت، خود دریا نبود، در حالی که در اندیشه تالس آب هم خالق و هم عامل است.

آناکسیمندر میان خالقیت و عاملیت تمایز قائل بود و این، تفاوت اندیشه آناکسیمندر با تالس را نشان میدهد. بعد از آناکسیمندر باید از آناکسیمنس^۱ هم یاد کنیم. گرچه آناکسیمنس لاحدی ماده‌المواد را رد کرد و همچون تالس و هراکلیت به مادی بودن ماده‌المواد روی آورد لیکن برخلاف آنان نه آب و آتش که هوا را ماده‌المواد میدانست. اندیشمندان معتقدند احتمالاً او با مبنا قرار دادن تنفس به این نتیجه رسیده است.

پس عاملیت بینظیر تنفس در حیات و زنده بودن انسان و همچنین همه موجودات میتواند هوا را بعنوان عامل ذاتی حیات در اندیشه آناکسیمنس ظاهر گرداند. بویژه که او معتقد بود همانطور که نفس ما که هواست ما را نگه میدارد، همینطور هم نفس و هوا بر تمام جهان احاطه دارد. پس آناکسیمنس هوا را ماده‌المواد دانست که تمامی موجودات عالم از آن ناشی شده‌اند. اما مشکلی وجود داشت که چگونه ممکن بود همه اشیاء از هوا ناشی شوند. این ایده مسئله اضداد را نادیده میگرفت و توجیهی برای آن نداشت. اما آناکسیمنس با طرح دو مفهوم انقباض و انبساط این مسئله را بنحوی حل کرد.^(۱۹) او معتقد بود هوا به خودی خود نامرئی است، اما هنگامی که در فراگرد ظهور و تولید بصورت مواد قرار میگیرد، نوعی تخلخل و تکاثف می‌آفریند که در ظهور و دوام موجودات مؤثر است. علت پرداختن به کسانی چون تالس و هراکلیت و آناکسیمندر و آناکسیمنس در بحث صادر اول ازاینرو بود که نخستین بذره‌های ظهور اندیشه وحدت‌گرایانه را در فلسفه

۱۸

1. Anaximenes

روشن سازیم. بنا به گفته ارسطو «این فیلسوفان نه تنها با نسبت دادن حیات بلکه نیروهای هدایتگر به آرخبه بیدرنگ به آن موقعیتی الهی بخشیدند».^(۲۰)

حال چرا این بحث در صادر اول مهم است؟ بدین جهت که بنا به قاعده «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد»، صادر اول واحد است و جز از احد صادر نمی‌شود. اگر ما ثابت نمی‌کردیم که در اندیشه فلسفی گرایش وحدت وجودی وجود دارد، چگونه می‌توانستیم از صادر اول در فلسفه سخن بگوییم؟ پس پرداختن به نخستین فلاسفه یونان از اینرو ضرورت تام و کامل داشت و مضمون قاعده تطویل و تفصیل کلام نمی‌شود. فیثاغوریان نظام فلسفی مدوئتری دارند که پیش از این به آن اشاره شد، اما آنها کسانی هستند که برای نخستین بار مفهوم وحدت و کثرت را در قالب اعداد و اشکال نشان داده‌اند. پیش از این، از شکل تراکتیس سخن گفتیم که این مثلث یکی از نمادهای بصری بی‌مانند وحدت و کثرت در قلمرو فلسفه است.

افلاطون و نظام عالم در صورت وحدت و کثرت

سخن درباب افلاطون بسیار است نه از اینرو که آلفرد نورس وایتهد^۱ فلسفه او را چنان عظیم و گراند قدر می‌شمارد که تمامی فلسفه‌ورزیهای غرب را تنها پاورقی بر فلسفه او میدانند، بلکه از اینرو که افلاطون چهره بسیار تأثیرگذاری در تمامی تاریخ فلسفه اعم از شرق و غرب است؛ اگرچه این بزرگ مرد یونانی، شاگرد سقراط^۲ است و بنا به تصریح خویش بسیاری از مبانی فلسفی خود را از استاد گراند قدرش سقراط دارد. بنابراین در اکثر رساله‌های افلاطون این سقراط است که با مباحثه‌کنندگان گفتگو میکند و نیز همین معنا که افلاطون در تمامی رساله‌های خود روش رسیدن به حقیقت را دیالکتیک^۳ قرار داده است (که میدانیم ماهیتی صددرصد سقراطی دارد، زیرا سقراط خود را قابله‌ی میپنداشت که از طریق گفتگو و دیالکتیک میتواند مخاطب را به حقیقت معنا برساند) و همین برای اثبات عمق ارادت و شاگردی افلاطون نسبت به سقراط کافی است.

۱۹

1. Alfred North Whitehead
2. Socrates
3. dialectic



بنابراین، افلاطون فیلسوف تمام سقراطی است، ولی در عین حال این افلاطون است که آثار گرانقدری از خود بر جای گذاشته است. ضمن آنکه پرداخت بسیار قدرتمندانه مباحث در آثارش نشان می‌دهد او شخصیت مستقل خویش را در تاریخ فلسفه حفظ کرده و ما با چنین شخصیتی مواجه هستیم؛ شخصیتی که عظیمترین تأثیر را بر جریان نوافلاطونی دارد و میدانیم که بحث صدور و صادر اول در دستگاه نوافلاطونیان به یک نظام متقن فلسفی تبدیل می‌شود. پس ریشه این بحث افلاطون است و افلاطون بحث واحد و کثیر را در آثار خود به عمق و ژرفای بینظیری مطرح می‌کند. افلاطون واضح بحث مُثُل در فلسفه یونانی است و قبل از او چنانکه بیان شد *علة العلل* در جهان ماده مورد تحقیق و جستجو بود.

اما همچنانکه پیش از این گفتیم، افلاطون احتمالاً متأثر از نظام فیثاغوری و زرتشتی به جهانی ثنوی قائل بود که یک وجه این ثنویت را جهان محسوس و وجه دیگر را همین مُثُل یا جهان معقول تشکیل می‌داد. «چنانکه گمپرس نیز در ثنویت‌انگاری زرتشتیان و نتایج حاصل از آن تأکید بسیار می‌کند و سپس ثنویت ارفه‌یی - افلاطونی را نیز همانند ثنویت زرتشتی با تفاوت اندکی می‌داند»^(۲۱) لکن نکته مهم و مرتبط با موضوع این نوشتار آن است که از دیدگاه افلاطون مُثُل منشأ نبودند بلکه خود ریشه در (واحد خیر) داشتند.

ارسطو بعنوان بزرگترین شاگرد افلاطون (و البته در مواردی مخالف با او)^(۲۲) این نگره وحدت‌گرا و اینکه واحد مصدر و علت تمامی مُثُل یا صور است را بخوبی شرح می‌دهد و می‌گوید: «در نظر افلاطون صور، علت ذات تمام چیزهای دیگرند و واجد علت ذات صور است».^(۲۳)

کاپلستون^۱ در تاریخ فلسفه خویش پس از بیان جمله فوق به سراغ مصورهای ۲۰ دیگر نیز می‌رود و سعی می‌کند نسبتی واحد میان مصادر متعدد در اندیشه افلاطون بیابد. البته کلمه مصادر متعدّد فریب‌دهنده است، زیرا مصدریت، واحد را از واحد خیر می‌گیرد. اما باید توجه داشت که مقوله‌های بنیادی دیگری همچون خیر و زیبایی در اندیشه افلاطون مقولاتی در عرض واحد نیستند، بلکه با اویند. میدانیم که

1. Copleston

افلاطون زیبایی خیر و عدالت را سه وجه ذاتی واحد میدانست، بنابراین منطقی است این سه وجه را صفات واحد بدانیم تا هم عرض او. کاپلستون در اینباره میگوید: «بنظر معقول می‌آید که نتیجه بگیریم واحد و خیر و جمال ذاتی برای افلاطون یکی است و عالم معقول، صور (مثلاً) وجود خود را بنحوی مدیون واحد است»^(۲۴) بنابراین واحد اصل نهایی و منشأ عالم صور است و افلاطون چنین می‌اندیشد که واحد از صفات انسانی برتر است. این معنی میرساند که طریق (تنزیهی و سلبی) نوافلاطونی و فلاسفه مسیحی، طریق درست تقریب به واحد است. بنابراین، افلاطون معتقد به صادر اول واحد است و تأکید او بر احدیت و یکتایی در اصل تأکید بر احدیت ذات صادر اول است. تکرار میکنیم در مواردی صفات این واحد عین او هستند؛ بعنوان مثال، وی در باب ۵۰۹ جمهوری^۱ درباره خیر چنین میگوید: «چیزهایی که شناخته میشوند نه فقط خاصیت شناخته شدن را از اصل خیر سلب میکنند، بلکه علاوه بر آن، وجود و ماهیت آنها نیز از خیر است».^(۲۵) این نکته ظریف، یکتایی خیر و در عین حال هستی‌بخش مطلق او را تأیید میکند، اما اشکالی ایجاد میشود و آن اینکه خیر عین وجود است. لکن افلاطون با تفکیک میان وجوه خیر، خیر را از لحاظ عظمت و قداست بمراتب بالاتر از وجود میداند. در این نوشتار خواهیم دید که رأی ملاصدرا با افلاطون در اینباب اختلاف دارد؛ ملاصدرا خیر را عین وجود میداند، اما افلاطون همچنان تأکید میکند «خیر عین وجود نیست، بلکه از حیث عظمت و قداست بمراتب بالاتر از آن است».^(۲۶) وی خیر را از وجود برتر می‌شمارد. این معنا مفهوم صدور و نیز یکتایی صادر اول در فلسفه افلاطون را به اثبات میرساند. پیش از آنکه به ارسطو بپردازیم، ذکر یک نکته را ضروری میدانیم و آن اینکه آیا برجسته بودن مفهوم واحد در اندیشه افلاطون که بعنوان مثال در رساله تیمائوس تبیین بی‌نظیری از او دارد خود بنحوی بیانگر آن است که افلاطون نسبت به کثرت بی‌توجه است؟ بعبارتی، او یک وحدت‌گرایی است که همه چیز را واحد دیده و کثرت و اشیاء کثیر را نفی میکند؟ نه چنین چیزی نیست.

۲۱

1. Republic



سال هفتم، شماره چهارم
بهار ۱۳۹۶
صفحات ۲۸-۷

حقی، جوارشکیان، بلخاری قهی؛ ریشه تاریخی مفهوم و مصداق مادتاالمواد و صادر اول در فلسفه یونان

تعمق در فلسفه افلاطون نشان می‌دهد که وی بنوعی به وحدت در کثرت و کثرت در وحدت اعتقاد دارد و هنگامی که از محسوسات سخن می‌گوید و آنها را تقلید از جهان معقول می‌شمارد، پس نشان می‌دهد که جهان محسوس یا کثرات را وهم و پندار نمیداند و از برای آنها واقعیت وجودی قائل است. گرچه این واقعیت وجودی نازلتر از صور معقول آن است، لکن به هر حال موجودیتی دارد. در نتیجه، افلاطون کثرات را توهم و پندار نمی‌شمارد، بلکه بدانها واقعیت وجود می‌بخشد.

حال نسبت این واقعیتهای وجودی کثیر با آن واحد چیست؟ بتعبیری از دیدگاه افلاطون «یک صورت جنسیه‌یی از صورت نوعیه تابعه را فراگرفته یا در سراسر آنها منتشر است و در عین حال با یکایک آنها آمیخته (ممتزج) است و با وجود این، وحدت خود را حفظ میکند».^(۲۷) این نشان می‌دهد که افلاطون وحدت و کثرت را با هم جمع کرده و بعبارتی در ذات صادر اول یا واحد، به کثرتی پنهان معتقد است؛ «همچنانکه اشیاء این عالم بدون وحدت نیستند، زیرا از صور بهره‌مندند یا از آنها تقلید میکنند، عالم وحدت نیز خالی از کثرت نیست».^(۲۸)

اما این معنا میبایست بعدها توسط نوافلاطونیان و فلاسفه مسلمان در یک دستگاه فلسفی کامل جایگاه حقیقی خویش را بازیابد؛ بویژه که تعمق در اندیشه‌های افلاطون نشان می‌دهد وی به حضور و علة‌العللی واحد بعنوان علت و صور اشیاء معتقد است و جالب است بدانیم همین مسئله سبب شد نوافلاطونیان صور را افکار خدا یا واحد بدانند که از او صادر میشوند.

همچنین افلاطون معتقد است در متن این وحدت، نوعی کثرت حضور دارد؛ چنانکه در رساله پارمنیدس نظر خود را از زبان پارمنیدس چنین بیان میکند: پس به عقیده تو (سقراط یا در اصل افلاطون) کل ایده که واحد است در هر یک از افراد چیزهای کثیر وجود دارد و در آنها حاضر است؟ یا مطلب را بنحو دیگری تصور میکنی؟ سقراط در جواب این سؤال که بنحوی تقریر نظریات خود اوست می‌گوید: تو در این مطلب چه اشکالی میبینی؟

اشکال پارمنیدس این است که حضور ایده واحد در پدیده‌های بسیار، سبب جدایی ایده از خود میشود ولی سقراط با استناد به مفهوم روز (که در عین حالی که

۲۲



یک چیز است اما در همه مکانهای متعدد حضور دارد و با این همه از خود جدا نیست) روشن میکند که یک ایده میتواند در چیزهای متعدد وجود داشته باشد و با اینهمه وحدت خود را حفظ کند.

ارسطو و صادر اول

آیا میتوان ارسطو را در چنین حوزه‌یی وارد کرد؟ «بزرگترین فیلسوفی که عمیقترین نفوذها را در سیر تحول فکری بشر دارا بود»^(۲۹) و بحث صادر اول را در اندیشه افلاطون مورد توجه و بحث قرار داد؟ بر این اساس بر روی این نکته تأکید میکنیم که ارسطو جهانی بسیار متفاوت با استاد خویش افلاطون دارد. همین که ارسطو مُثُل را قبول نداشته و به هستی مقدم بر این هستی مادی معتقد نیست، کافی است که وی را از حوزه این بحث خارج بدانیم؛ ارسطویی که همه چیز را در جهان ماده میجست و به جهان معقول یا صور آنچنانکه افلاطون معتقد بود هیچ اعتقادی نداشت.

آنچه گفتیم دلیل روشنی برای حذف ارسطو از این مقال است. لکن تعمق در فلسفه ارسطو نشان میدهد که او گرچه بصراحت به یک وجود مطلق واحد که تمامی هستی از او نشئت گرفته و صادر شده باشد، معتقد نیست، اما در مواردی و در رگه‌هایی از فلسفه وی مفهوم عقل اعلاء را میتوان یافت. افلاطون از دیدگاه ارسطو نتوانسته وجود مطلق را اثبات کند، اما ارسطو دریافت که صورت غیرمادی (صور) عقلانی است و فعلیت عقل اعلاء است؛ یعنی ارسطو معتقد است در هستی، چنین جنباننده‌هایی وجود دارد که حرکت در نفس آنها ذاتی است و خود از منبع و منشأ دیگری متأثر نمیشوند. بنابراین، کافی است ارسطو را از جمله کسانی بدانیم که در پس فلسفه آنها وجود اعلائی نهفته است؛ وجودی که ارسطو بیشتر مایل است آن را عقل بدانند تا احد. لکن همچون فیثاغوریان و افلاطون، وی دغدغه پیشین چگونگی صدور کثرت از واحد را ندارد. به همین دلیل، بحث صدور و صادر اول در فلسفه او چندان مجال طرح و بحث نمیآید. اما از یکسو بحثهای بلند افلاطون و از سوی دیگر نقادیهای عمیق ارسطو، عرصه را برای ظهور عمیقترین اندیشه‌ها در میان نوافلاطونیان و بویژه افلوپین می‌گشاید. باعتقاد اکثر فلاسفه، افلوپین قهرمان بحث واحد و صدور کثرات از اوست.

۲۳



افلوپین و طراحی ایده صدور

افلوپین این بزرگمردی که از دیدگاه راسل هم یک آغاز بود و هم یک پایان؛ آغاز بود، زیرا الهیات^۱ مسیحی با او آغاز شد و پایان بود، زیرا فلسفه یونانی با او پایان گرفت و یاسپرس^۲ او را پدر انواع عرفان اندیشه‌ورز میدانند؛ پدری که تأثیر عمیقش تا به امروز فوق‌العاده است و از این حیث تاکنون هیچکس نتوانسته بر او پیشی گیرد.

عمق ظرافت و کشف و شهود حاکم بر فلسفه افلوپین، فلسفه او را به فلسفه‌یی عرفانی و بسیار نزدیک به مفهوم حکمت مبدل ساخته است. از دیدگاه او معنی و فایده فلسفه، شناختن عالم محسوس به یاری عالم معقول و اثربخشی در عالم محسوس نیست، بلکه صرفاً پاک ساختن روح از علاقه دنیوی و عروج به عالم معقول و یگانه شدن با احد یا واحد است.^(۳۰)

آنجایی که بنا بر اختصار است، بیش از این، در مقام بلند افلوپین سخن نمی‌گوییم، لکن محال است هیچ طلبه فلسفه‌یی عظمت نقش او را در تاریخ فلسفه و حکمت انکار نماید؛ بویژه که وی در باب نسبت میان وحدت و کثرت و بحث صدور یک آغازگر بی‌نظیر است. اصطلاحات «آپورین»^۳ (صدور) و «هرین» (جریان و فیضان) دو اصطلاح گزینشی وی برای بحث صدور هستند. افلوپین صادر اول را «عقل» نامید که از احد صادر میشود و همو بود که قاعده «الواحد لایصدر عنه الا الواحد» را پایه‌گذاری کرد؛ (قاعده‌یی که ملاصدرا آن را از ابداعات خویش می‌شمارد. اما استاد آشتیانی بر او خرده می‌گیرد که مبدع این اصل نو افلاطونیان بوده‌اند نه وی).

افلوپین یک وحدت‌گرای صرف بود. او احد را مطلقاً متعالی و واحد میدانست و معتقد بود این وجود هرگز توصیف‌پذیر نیست؛ نه از آن میتوان سخنی گفت و نه میتوان چیزی نوشت. وی می‌گفت: «هر زیبایی پس از واحد است و از واحد می‌آید؛ همانگونه که روشنایی روز از خورشید. از اینرو، درباره او نه میتوان سخن گفت و نه میتوان چیزی نوشت»^(۳۱) این همان کلام افلاطون در رساله پارمنیدس نیز است: «نه نامی دارد و نه چیزی میتوان درباره‌اش گفت و نه قابل شناختن است و نه به

1. Theology
2. Jaspers
3. Aporein

احساس و تصور درمی آید»^(۳۲) و حیرت‌انگیز است که نهج‌البلاغه نیز چنین شرحی از این معنا دارد: «سپاس و ستایش ویژه خداست که هیچ زبانی از عهده آن برنیاید و شمارشگران زبردست و ماهر، شمار نعمتهای او را نتوانند و تلاشگران پرتوان از ادای حق او ناتوانند و ژرفای اندیشه برکرانه بیکران او سرگردان است».^(۳۳)

نکته بسیار ظریف اینکه افلوطین واحد را منشأ، مصدر و عبارتی تمامی وجود میداند. اما در عین حال معتقد است واحد هیچکدام از آنها نیست و خواهیم گفت که چگونه این معنا در کلام حضرت علی(ع) در نهج‌البلاغه تجلی دارد.

سؤال و پاسخی که در امتداد این بحث می‌آید زمینه را برای ورود به چگونگی صدور از واحد فراهم میکند: «چگونه ممکن است از این واحد که خود بسیط است و حاوی هیچ اختلاف و دوئیتی نیست کثیر پدید آید؟» پاسخ افلوطین بسیار قابل تأمل است: «بدینسان چون هیچ چیز در او نبود همه چیز میتواند از او برآید. برای اینکه هستی پدید آید واحد خود نمیتوانست هستی باشد بلکه تنها میتوانست پدیدآورنده هستی باشد و هستی به اصطلاح، نخستین شدن است».^(۳۴)

خدا واجب‌الوجودی مقدم بر همه موجودات، تقسیم‌ناپذیر و غیرمتکثر است، همواره عین کمال است بلکه کمال مطلق است و موجودی را که ازلی و ابدی ولی نازلتر از اوست خلق میکند، ازاینرو عقل که بزرگترین مخلوق اوست در مرتبه اول خلقت قرار میگیرد.

اگر نخستین، کامل است و کاملتر از همه چیز و نیروی نخستین است، پس باید نیرومندتر از همه چیز باشد و نیروهای دیگر تصویری از او باشند، ولی هر چیز که رسیده شد و کامل گردید در خود نمیماند، بلکه باید چیزی دیگر پدید آورد. این ویژگی، خاص ذواتی نیست که اراده آزاد دارند، بلکه چیزهایی هم که قادر به عمل ارادی نیستند و حتی موجودات بی‌جان هرچه بتوانند از خود میدهند.^(۳۵)

۲۵

در دستگاه فلسفی افلوطین، صادر اول پس از واحد عقل (نوس) است، چنانکه در الهیات اسلامی نیز «اول ما خلق الله العقل»^(۳۶) تجلی دارد. همه مثل یا صور کلیه در عقل قرار دارند. افلوطین در تعیین صادر اول با عنوان عقل، تلفیقی از دمیورگ (صانع) افلاطون و نوتزئوس (عقلِ عقل) ارسطو را مد نظر قرار داده و «نوس» را تصویر واحد میدانند.



حقی، جوارشکیان، بلخاری قهی؛ ریشه تاریخی مفهوم و مصداق مادئالمواد و صادر اول در فلسفه یونان

ای مظهر اسم اعظم حق
 ای عقل عقول و روح ارواح

مجلای اتم و نور مطلق
 وی اصل اصول هر محقق^(۳۷)

بعبارتی نوس «نوری است که ذات ذات احدیت خود را در پرتو آن میبندد»^(۳۸) از نوس که سرمدی و فوق زمان است، نفس صادر میشود و این نفس نیز چون عقل، غیرجهانی و تقسیم‌ناپذیر و در عین حال حلقه رابط بین جهان معقول و دنیای محسوس است. به این ترتیب اقانیم ثلاثه (احد و عقل و نفس) در آراء فلسفی افلوطین شکل میگیرد که در الهیات مسیحی با عنوان تثلیث پدر پسر و روح القدس بازتاب مییابد.

نتیجه‌گیری

مبحث ماده‌المواد و صادر اول ریشه‌ی یونانی دارد؛ بحثی که بدنبال تبیین عقلی نسبت میان علت‌العلل و تمامی معلولات عالم بود. در این نوشتار دیدیم که چگونه یونانیان دغدغه‌های خود در باب این دو موضوع را شرح و تبیین و تفصیل نمودند. چنین موضوعی در یک فلسفه مبتنی بر الهیات میتوانست بسیار برجسته باشد که نمود بارز آن فلسفه اسلامی است.

ظهور اسلام و تأکید فوق‌العاده این دین بر اندیشه و تفکر و در عین حال تأثیر نهضت ترجمه، بحث صادر اول را در اندیشه اسلامی وسعت و عمقی بی‌همتا بخشید. قرآن بعنوان منبع کامل و اتم این دین نگره‌ی کاملاً توحیدی و وحدت‌گرا داشت و روایات اسلامی چون «اول ما خلق الله نوری (نور وجود پاک پیامبر(ص))»^(۳۹) یا «اول ما خلق الله العقل»^(۴۰) بصراحت بر مفهوم صادر اول تأکید داشتند. همین معانی با جامعیت و تمامیت خود وارد فلسفه و حکمت اسلامی شد و در آراء حکما و عرفا ظهوری بی‌مانند یافت.

پی‌نوشتها:

۱. گومپرتس، تئودور، متفکران یونانی، ترجمه محمدحسن لطفی، ج ۱، ص ۱۹.
2. According to Aristotle, Thales taught that out of water all things are made, *Metaphysics*, I, 3, 983 b.
See: *History of Philosophy*, by William Turner, S.T.D, 2007.
۳. ارسطو، درباره نفس، ترجمه علیمراد داودی، ص ۴۱۱.
۴. کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه، ترجمه سیدجلال‌الدین مجتوبی، ج ۱، ص ۳۲.
۵. ارسطو، مابعدالطبیعه، ترجمه محمدحسن لطفی، ص ۹۸۳.

6. Traktys, see: Outlines of the *History of Greek Philosophy* (13 ed.), p. 36 by Eduard Zeller, Book from the collections of Harvard University, 2009.

۷. گرومن، پیتر، سرگذشت فیثاغورث، ترجمه پرویز حکیم هاشمی، ص ۲۲.
۸. متفکران یونانی، ج ۱، ص ۱۴۸.
۹. دراینباره ر.ک: خامنه‌ای، سیدمحمد، سیر حکمت در ایران و جهان، ذیل بحث «خاستگاه حکمت»، ص ۱۹-۴۷.
۱۰. افلاطون، تأثیر جهان‌بینی ایران باستان، ص ۱۴۱.
۱۱. افلاطون، دوره آثار، ترجمه محمدحسن لطفی، ج ۱، ص ۴۴۳.
۱۲. سرگذشت فیثاغورث، ص ۲۲.
۱۳. متفکران یونانی، ج ۲، ص ۱۰۵۸.
۱۴. تاریخ فلسفه کاپلستون، ج ۱، ص ۳۴.
۱۵. همان، ص ۳۵.
۱۶. همان، ص ۳۴.
۱۷. همان، ص ۳۵.
۱۸. همانجا.
۱۹. همان، ص ۳۶.
۲۰. گاتری، دبلیو. کی. سی، آناکسیمندر، آناکسیمنس، ترجمه مهدی قوام صفوی، ص ۴۴.
۲۱. متفکران یونانی، ج ۲، ص ۹۵۲.
۲۲. در باب دیدگاه افلاطون نسبت به ارسطو دو نظر وجود دارد: یکی معتقد است افلاطون ارسطو را عقل‌نایب و هیچ کلاس درسی را بدون او برگزار نمی‌کرده و دیگری معتقد است افلاطون ارسطو را کره‌اسبی خوانده که به مادر خود لگد می‌زند. دراینباره ر.ک: سیر حکمت در ایران و جهان، ص ۱۵۸.
۲۳. تاریخ فلسفه کاپلستون، ج ۱، ص ۸۵.
۲۴. همان، ص ۸۶.
۲۵. ملکیان، مصطفی، مشتاقی و مهجوری، ص ۸۵.
۲۶. همان، ص ۸۶.
۲۷. تاریخ فلسفه کاپلستون، ج ۱، ص ۲۲۰.
۲۸. همان، ص ۲۳۲.
۲۹. کرسون، آندره، فلاسفه بزرگ، ترجمه کاظم عبادی، ص ۲۱۵.
۳۰. افلوپین، دوره آثار افلوپین (تاسوعات)، ترجمه محمدحسن لطفی، ج ۱، ص ۲۴ (یادداشت‌های مترجم).
۳۱. همو، تاسوعات، تصحیح جبار جهامی و سمیع دغیم، ترجمه فرید جبر، رساله ۹، اناد ۶.
۳۲. دوره آثار افلاطون، ص ۸۵.
۳۳. نهج‌البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، ص ۲.
۳۴. تاسوعات، رساله ۲، اناد ۵.
۳۵. دوره آثار افلوپین (تاسوعات)، ص ۲۵.
۳۶. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ترجمه ابوالحسن موسوی همدانی، ج ۱، ص ۹۷.
۳۷. غروی اصفهانی، محمدحسین، دیوان مفتقر، ص ۸۲.
۳۸. راسل، برتراند، تاریخ فلسفه، ترجمه نجف دریابندری، ج ۱، ص ۱۴۵.



۳۹. بحارالانوار، ج ۱، ص ۹۷.

۴۰. همانجا.

منابع فارسی:

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
۳. ارسطو، مابعدالطبیعه، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۸۵.
۴. ———، درباره نفس، ترجمه علی مراد داودی، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۹۳.
۵. افلاطون، دوره آثار افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، نشر انجمن حکمت و فلسفه، ۱۳۵۶.
۶. افلوپین، تاسوعات، تصحیح جیرار جهامی و سمیع دغیم، ترجمه فرید جبر، لبنان، بیروت، نشر بیروت، ۱۴۱۸.ق.
۷. ———، دوره آثار افلوپین (تاسوعات)، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، چاپخانه نقش جهان، ج ۱، چ ۱، ۱۳۶۶.
۸. خامنه‌ای، سیدمحمد، سیر حکمت در ایران و جهان، تهران، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۰.
۹. راسل، برتراند، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریا بندری، تهران، نشر پرواز، ج ۱، ۱۳۶۵.
۱۰. غروی اصفهانی (کمپانی)، محمدحسین، دیوان مفتقر، تهران، نشر آفاق، ۱۳۸۰.
۱۱. کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه، ج ۱، ترجمه سیدجلال‌الدین مجتبی، تهران، نشر علمی فرهنگی، ۱۳۶۲.
۱۲. کرسون، آندره، فلاسفه بزرگ، ترجمه کاظم عبادی، تهران، انتشارات صفی علیشاه، ۱۳۶۳.
۱۳. گاتری، دبلیو، کی. سی، آناکسیمندر، آناکسیمنس، ترجمه مهدی قوام صفوی، تهران، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۸.
۱۴. گومپرتس، تئودور، متفکران یونانی، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۵.
۱۵. گرومن، پیتر، سرگذشت فیثاغورث، ترجمه پرویز حکیم هاشمی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۶.
۱۶. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ترجمه ابوالحسن موسوی همدانی، تهران، نشر کتابخانه حضرت ولی عصر (عج)، ۱۳۳۳.
۱۷. ملکیان، مصطفی، مشتاقی و مهجوری، تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۸۶.

منابع انگلیسی:

1. Turner William, S.T.D , *History of philosophy*, Published by Global Vision, New Delhi, 2007.
2. Zeller Edvard, *History of Greek Philosophy*, book from the collections of Harvard University, 2009.

۲۸



سال هفتم، شماره چهارم
بهار ۱۳۹۶